
هیچکس نمی‌تواند شما را نادیده بگیرد

راهنمایی جامع برای دستیابی
به شغلی قابل توجه

نویسندگان:

کال نیوارت

مترجم:

محمد خلیفه‌پور



سرشناسه	: نیوپورت، کال Newport, Cal
عنوان و نام پدیدآور	: هیچکس نمی‌تواند شما را نادیده بگیرد: راهنمایی جامع برای دستیابی به شغلی قابل توجه/ نویسنده کال نیوپورت؛ مترجم محمد خلیفه‌پور.
مشخصات نشر	: تهران: نیک ورزان، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۶ ص؛ ۵/۱۴×۵/۱۱ س.م.
شابک	: ۱۵۰۰۰ ریال : ۹۶۵۷۷-۲-۸-۹۷۸-۶۰۰۰
یادداشت	: So good they can't ignore you : why skills trump passion : in the quest for work you love, 2012.
عنوان دیگر	: راهنمایی جامع برای دستیابی به شغلی قابل توجه.
موضوع	: راهنمایی شغلی Vocational guidance
موضوع	: شخصیت و شغل Personality and occupation
شناسه افزوده	: خلیفه‌پور، محمد، ۱۳۶۶، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ هـ ۹۷۸/۱۱ HF۵۳۸۱
رده بندی دیویی	: ۶۵۰/۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۳۴۵۸۹



هیچکس نمی‌تواند شما را نادیده بگیرد

نویسنده: کال نیوپورت
 مترجم: محمد خلیفه‌پور
 ناشر: انتشارات نیک ورزان
 طراح جلد: علی ناصری
 صفحه آرا: شادی حمیدی
 چاپ اول: ۱۳۹۷
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



شابک: ۹۷۸-۶۰۰۰-۹۶۵۷۷-۲-۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست

مقدمه.....	۵
قانون اول: از شور و اشتیاق خود پیروی نکنید.....	۱۱
فصل اول: شور و اشتیاق استیو جابز.....	۱۲
فصل دوم: شور و اشتیاق کمیاب می باشد.....	۱۷
فصل سوم: اشتیاق، طرناک می باشد.....	۲۴
قانون دوم: عالی باشید، هیچ کس نمی تواند شما را نادیده بگیرد.....	۹۲
فصل چهارم: روشنایی یک هنرمند.....	۳۰
فصل پنجم: قدرت سرمایه شغلی.....	۴۰
فصل ششم: سرمایه گذاری شغلی.....	۵۱
فصل هفتم: هنرمند شوید.....	۶۲
قانون سوم: ارتقا را رها کنید.....	۷۷
فصل هشتم: اکسیر شغل رویایی.....	۷۸
فصل نهم: اولین تلهی کنترل.....	۸۵
فصل دهم: تله دوم کنترل.....	۹۰

- فصل یازدهم: اجتناب از تله‌های کنترل ۹۸
- قانون چهارم: بیشتر عمل کنید تا فکر ۴۰۱
- فصل دوازدهم: زندگی معنادار پردیس ثابتی ۱۰۵
- فصل سیزدهم: ماموریت نیازمند سرمایه می‌باشد ۱۱۱
- فصل چهاردهم: برای ماموریت باید از کم شروع کرد ۱۲۰
- فصل پانزدهم: ماموریت نیازمند بازاریابی است ۱۳۰
- نتیجه‌گیری ۱۳۸
- خلاصه نمابه‌های شغلی کتاب ۱۵۶

مقدمه

این جمله که می‌گوید به دنبال عشق و علاقه‌تان بروید را قطعاً شنیده‌اید. این عبارت معمولاً به شکل نصیحت بیان می‌شود و البته نصیحت بسیار بدی می‌اشد.

توماس در این رابطه تجربه‌ای دارد که شاید باورش سخت باشد اما حقیقتی تلخ می‌باشد. توماس یک سال از اقامتش در صومعه‌ای در دل کوهی در شرق آسیا گذشته بود تا راه با شمع او یک سال قبل که به اینجا وارد شد رویایی داشت که سال‌ها آن را پرورش داده بود. با این حال او اکنون در جنگل بلوطی ایستاده بود و شروع به گریستن نمود. چنان می‌گریست که انگار رویایش فاسد شده باشد. چه بر سر او و رویایش آمده بود؟ او به دنبال شغلی که برایش پر از شور و اشتیاق بود به اینجا آمده بود، اما حالا...

اولین بار که من توماس را دیدم، او پرسید معنی زندگی چیست؟ آن زمان او دو مدرک لیسانس فلسفه و الهیات داشت و کارشناسی ارشد در فلسفه‌شناسی را تمام کرده بود و تصور می‌کرد تمرین ذهن بودایی، کلید معنادر کردن زندگی می‌باشد. به هر حال پس از فارغ‌التحصیلی نیاز به پول داشت و در نتیجه چندین شغل را امتحان کرد. یک سال در کره جنوبی به عنوان معلم زبان مشغول به کار شد. به نظر بسیاری، شرق آسیا محلی عاشقانه می‌باشد اما توماس در واقعیت، محل دیگری دید. بررسی‌های توماس او را علاقمند به

بازدید از چین و آفریقای جنوبی نمود اما همچنان اعتقاد خود را حفظ کرده بود که بودیسم، کلید شادمانی وی می‌باشد. با گذشت زمان، ایده‌ی زندگی به عنوان یک راهب، به باور وی تبدیل و سپس به عمل تبدیل شد. وقتی توماس با من صحبت می‌کرد، متوجه شدم او باورهای فانتزی از زندگی در صومعه و تمرینات ذن دارد. او گفت قصد دارد به دنبال علاقه‌اش برود و تمام کارهایی که تاکنون انجام داده در مقابل این ایده‌ی راهب بودن، جذاب نیستند. روند درخواستش نه ماه طول کشید و پس از آن با هواپیما و اتوبوس خود را به صومعه موردنظر در دل کوه رساند. زندگی او به عنوان راهب با خوش آمدگویی بسیار شیرین شروع شد. او در کابینی در جنگل زندگی می‌کرد که تا صومعه راه زیادی برای دیده‌روی داشت. باید ۴:۳۰ نیمه شب از خواب بیدار می‌شد و مسیری طولانی را طی می‌کرد. یک ساعت مدیتیشن در سالن اصلی و با سکوت مطلق، آغاز برنامه روزانه بود. بعد از خوردن صبحانه در همان سالن بزرگ، کار روزانه تقسیم می‌شد و توماس اکثر اوقات به تمیز کردن توالت و جارو کردن مشغول می‌شد. مثل تمام سایر رقتی آغاز شد که وارد برنامه خاصی در صومعه شد. برنامه چنین می‌باشد که در طی آن پاسخ‌های منطقی به یک موضوع رد می‌شوند و فرد را مجبور به درک شهودی از واقعیت می‌نماید. در طی مصاحبه‌ها از وی سوالاتی می‌شد و او باید بدون لحظه‌ای درنگ و تأمل، پاسخ می‌داد و در غیر اینصورت باید از اتاق مصاحبه خارج می‌شد. یکی از سخت‌ترین مراحل ذن همین مرحله اول برای تازه‌واردان بود. تا این مرحله از هشت مرحله را رد نکنند جدی گرفته نخواهند شد. در گفتگو با توماس، متوجه شدم تمایل زیادی برای توضیح مفصل این مرحله ندارد زیرا از عیف این مرحله در تمرینات ذن که فرد هر مورد عقلانی را باید انکار کند، برای کسی که آن را انجام نمی‌دهد بی‌اهمیت و خنده‌دار می‌باشد. به همین دلیل، توماس

را در فشار برای توضیح بیشتر قرار ندادم و شخصا در اینترنت به جست‌وجو پرداختم. توماس گفت چندین ماه بصورت تمام وقت روی این مرحله تمرکز کرده و تمام انرژی‌اش را به آن تخصیص داده تا سرانجام روزی در جنگل متوجه این حقیقت و وحدت طبیعت به عنوان هسته اصلی بودا شده و دقیقا همین وحدت بود که پاسخ این مرحله را داده بود. روز بعد او در مصاحبه نشان داد حقیقت را درک کرده و از این مرحله گذر کرد. او اکنون خود را یک فرد قدم گذاشته در زن می‌دید اما همچنان آن شادکامی حقیقی که مورد نظرش بود را احساس نمی‌کرد. حقیقت این است که چیزی تغییر نکرده بود و او همان فرد سابق با خرابی‌ها و استرس‌های خودش بود. این همان لحظه‌ای بود که قبلا توضیح داده‌ام و او شروع به گریستن کرد. توماس کشف کرد مسیر شادکامی در زندگی با پاسخ به این سوال کلیشه‌ای که من برای چه به دنیا آمده‌ام و از زندگی چه می‌خواهرم، متفاوت تر پیچیده می‌باشد.

شروع اکتشاف برای یکنح حقیقت

تابستان سال ۲۰۱۰ بود که تمام وقت برای یافتن پاسخ این سوال ساده تلاش کردم: چرا برخی افراد، در نهایت به کاری که ارجاه می‌دهند علاقمند می‌شوند، حال آنکه بسیاری در این هدف شکست می‌خورند؟ همین وسواس در یافتن پاسخ این سوال، مرا به سمت شنیدن داستان افرادی که توماس کشاند و به نوع نگرش کمک بسیاری نمود. درباره ساختن کار مورد علاقه، حقیقتی برایم به اثبات رسید که چنین بود: نصیحتی که می‌شنوید و به شما می‌گویند به دنبال کاری بروید که به آن شور و اشتیاق دارید، نصیحت موثری نیست.

سال گذشته دکترای علوم کامپیوتر را دریافت کرده بودم و اکنون که این موضوع در ذهنم بود در مقطع فوق دکترا در MIT مشغول تحصیل بودم. من

در مسیر پروفیسور شدن که در برنامه‌ی هر فارغ‌التحصیلی از MIT یک مسیر قابل احترام می‌باشد، قرار داشتیم. بعد از این گام من استاد دانشگاه می‌شدم. استادی دانشگاه، شغلی فوق‌العاده برای تمام طول عمر می‌باشد. به عبارت دیگر، در این تابستان باید شغل اول و آخرم را انتخاب می‌کردم. اگر بخواهد زمانی باشد تا بررسی کنم شور و اشتیاق چه نقشی در تامین معیشت زندگی دارد، اکنون همان زمان بود. همواره در تمام این دوره در ذهنم بود که من زندگی را به عنوان تنها یک پروفیسور به پایان نخواهم برد. کمی پس از آنکه گفت گویم با توماس تمام شد، با مشاورم در رابطه با جست‌وجوی شغل صحبت نمودم. سوال مورد توجه مشاورم چنین بود که به چه میزان، از بودن در مدرسه و محیی‌های آن، میک احساس خوب و بد داری؟ بازار کار دانشگاهی، همیشه ظالمانه بر علیه استادیها در سال ۲۰۱۰ به دلیل رکود اقتصادی، شرایط بدتر هم بود.

سوال من بسیار روشن و واضح بود. چگونه افراد، علاقه و شور و اشتیاق به شغلشان را از دست می‌دهند؟ من نیا به پاسخ داشتم. این کتاب آنچه در تحقیقات کشف کردم را نشان می‌دهد.

در ادامه مواردی ارائه شده است که می‌توانید در کتاب پیش رو انتظارش را داشته باشید.

آنقدر به جست‌وجویم برای پاسخ سوال ادامه دادم تا، بالاخره به این نتیجه رسیدم که سخن به ظاهر خردمندانه که موفقیت شغلی از شور و اشتیاق به آن شغل تبعیت می‌کند، کاملاً ناقص می‌باشد. این عبارت نه تنها خود را نمی‌دهد چرا اغلب افراد به کارهایی که تنها قانعشان می‌کند اقدام می‌کنند. بلکه برای بسیاری شرایط را سخت‌تر هم می‌کند و منجر به تغییر شغل و نگرانی شدید می‌شود. این اتفاق دقیقاً برای توماس افتاده بود و به دنبال انجام شغلی که

به آن علاقه داشته باشد، شغلش را رها کرد. من قانون اول را از همین نقطه شروع کردم، جاییکه از فرضیه اشتیاق به عنوان ماده برتر سخن می‌گویند اما من به همین مورد بسنده نکردم. ادامه‌ی جست‌وجو، مرا وای اینکه، چه چیزی در عمل کار نمی‌کند قرار داد و اصرار داشت من نیز آن را بررسی کنم؛ اگر پیروی از شور و اشتیاق، نصیحت بدی می‌باشد، اکنون بجایش چه باید بکنم؟ جست‌وجو برای یافتن پاسخ این سوال، قوانین دو تا چهار را شکل داد و مرا به نقاط غیرمنتظره‌ای سوق داد. برای درک اهمیت استقلال، مثال زیر را در نظر بگیرید. یک روز را در مزرعه محصولات ارگانیک که توسط جوان تازه فارغ‌التحصیل ادار می‌شد، گذراندم و برای درک بهتر مهارت‌هایم یک روز را با چند نوازنده حرفه‌ای موسیقی سپری کردم. من همچنین زمانی را با سرمایه‌گذاران بازار سهام، فیلم‌زنان، برنامه‌ریزان سپری کردم. من در این تلاش، شگفت زده شدم که چگونه بینش نسبت به مسائل روشن‌تر شد و بسیاری از موارد پنهانی توسط شور و اشتیاق، برایم آشکار شد.

داستان‌های کتاب در یک موضوع مشترک هستند که اهمیت توانایی‌ها و مهارت‌های شخص می‌باشد. سواردی که شغل بزرگ را بزرگ و با ارزش می‌سازند، نادر و در عین حال ارزشمند هستند. اگر شما در زندگی کاری، شغل بزرگ می‌خواهید پس به مهارتی کمیاب و بسیار ارزشمند در تحقق آن شغل نیاز دارید؛ به عبارت دیگر شما قبل از انتظار یک شغل عالی، باید مهارت و توانایی خاصی داشته باشید.

تخصص به تنهایی برای تضمین شادکامی و موفقیت کافی نیست. مثال‌های زیادی از افراد قابل احترام، این ادعا را اثبات می‌کنند. موضوع بحث من وای دستیابی به ویژگی‌ها و مهارت‌های مورد نیاز برای شغل می‌باشد و هنر سرمایه‌گذاری روی سرمایه شغلی است که ویژگی‌های شغلی صحیحی در زندگی

کاری را به وجود می‌آورد. این بحث، عقل و خرد متعارف ما را نیز قانع می‌کند. این قاعده شور و اشتیاق را به حاشیه می‌برد و این احساس را نوعی از زندگی کاری خوب زندگی شده می‌شناسد. از شور و اشتیاق‌تان پیروی نکنید بلکه اجازه دهید شور و اشتیاق از تلاش شما تبعیت کند و در نهایت چه خوب می‌شود و آنها نمی‌توانند شما را نادیده بگیرند.

دلیل نگارش این کتاب به شکل اعلامیه و شعاری نیز همین دلیل می‌باشد که بسیاری نمی‌توانند این قاعده را قبول نمایند. مطالب کتاب در قالب چهار قانون بیان شده است و هر فصل با یک عنوان برانگیزاننده آغاز می‌شود. سعی شده کتاب کوتاه و منسجم باشد و شیوه نگارشی جدیدی به جهان ارائه نماید. کتاب توصیه‌های بسیار دقیقی ارائه خواهد داد اما شما سیستم‌های چند مرحله‌ای و خودآزمایی در آن نخواهید یافت. در انتهای کتاب به بینش جدید داستان‌های کتاب پرداخته شده است و انتهای کتاب، داستان توماس بیان خواهد شد. زمانی در زندگی که شما عاشق ارتان شوید، همان شادکامی حقیقی است که آن را می‌جوید.

باور و امید من این است که در انتهای کتاب بینش شما به گونه‌ای خواهد بود که فریب جملاتی که از شور و اشتیاق خود به روی کنید و آنچه عاشقش هستید را انجام دهید را نخورید و به جای آن از یک مسیر واقع‌بینانه که زندگی کاری هدفمند و پر از شور و اشتیاق برای شما می‌سازد، پیروی کنید.